

## نگاهی به تهاجم تبلیغاتی در قرن معاصر (۲)

مرتضی منطقی

پس از مقدمه‌ای که در تهاجم تبلیغاتی با اتکا به قرآن کریم داشتیم\* و سعی کردیم ریشه‌های تهاجم تبلیغاتی را در اعماق اعصار و قرون نشان دهیم، اینک با نگاهی که به تهاجم تبلیغاتی در عصر خودمان خواهیم داشت، به ترتیب به تهاجم تبلیغاتی روسها و نازیها خواهیم پرداخت.

مارکسیستها در آغاز قرن اخیر، با تأکید بسیار زیاد بر تبلیغات، آن را حربه‌ای هم عرض با سایر سلاحها قلمداد کردند. پس از مارکسیستها نازیها به تبلیغات خود بهای فراوانی داده، با تهاجم تبلیغاتی خویش مردم خود را به مذبح جنگ و پایداری تا آخرین لحظه کشاندند. همانطور که در هر دو مورد فوق خواهیم دید، روسها و آلمانیها در موارد متعددی دست به تبلیغاتی کاملاً متناقض می‌زدند، اما با وجود تناقضات آشکار و غیر قابل انکار تبلیغاتشان، با اتکا به قدرت و حجم تهاجم تبلیغاتی خودشان، نه تنها موفق به کنترل افکار عمومی مردم خویش می‌شدند، بلکه مردم را چنان تربیت می‌کردند که حتی بدون وجود قدرت حاکم نیز به خط مشی‌های تبلیغ شده وی تمایل نشان می‌دادند (به عنوان مثال، روان شناسان امریکایی پس از انجام تحقیقاتی که روی

---

\*. اشاره به بحث مؤلف در مقاله‌ای تحت عنوان 'تهاجم تبلیغاتی در گذشته تاریخ' شماره ۱۰ و ۹ سال ۱۳۷۴

مردم و اسرای آلمان در اواخر جنگ دوم جهانی - که همزمان با ویران شدن آلمان و شخم خوردن شهرهای آلمان توسط بمب افکنهای متفقین بود - داشتند، به این نتیجه رسیدند که قریب به ۵۰ درصد از مردم و نظامیان آلمانی حتی در روزهای پایانی جنگ موافق افکار و اهداف هیتلر بودند).

در این قسمت پس از بحث درباره چند محور مشخص از تبلیغات کاملاً متناقض روسها (تغییر موضع روسها در برابر نقش تاریخی تزارها، برابری فرهنگی ملل جماهیر شوروی و مذهب) و تبعیت مردم در این میان یاد می‌کنیم و در قسمت بعد به اجمال از تهاجم تبلیغاتی نازیها در سالهای قبل و بعد از قبضه قدرت سیاسی و سالهای جنگ دوم جهانی یاد خواهیم کرد.

#### نگاهی به تهاجم تبلیغاتی مارکسیستها

برخی از مورخان نوشته‌اند که امپراتوری تزارها "زندان ملتها" بود و لنین در این زندان را گشود، حال آنکه مسأله به این سادگی نیست. نشانه‌های تزلزل امپراتوری تزاری در آغاز قرن بیستم ظاهر شده بود، و ملت‌هایی که توسط روسها استثمار شده بودند، در صدد رهایی خویش بر می‌آمدند. اما هوشمندی لنین در این بود که متوجه پدیدآیی این رخداد شد و به فراست دریافت که با یاری گرفتن از نیروی ملت‌های شیفته آزادی، می‌تواند نظام کارگری را در روسیه سرکار آورد.<sup>۱</sup>

پس از پیروزی انقلاب اکتبر ۱۹۱۷ ملت‌های تحت سلطه تزارها<sup>۲</sup> فرصت چشیدن طعم شیرین آزادی را به دست آوردند، اما لنین پس از اینکه سه سال تمام چشم انتظار

۱ - قابل توجه است که در سال ۱۹۱۷ از ملت ۱۴۰ میلیونی روسیه تزاری تنها ۳ میلیون نفر کارگر بودند.

۲ - این ملت‌ها عبارت بودند از: اوکراین، استونی، لیتوانی، لتونی، ارمنستان، گرجستان، آذربایجان، قزاقستان، قرقیزستان، ترکمنستان، ازبکستان، تاجیکستان، ملداوی، تاتارستان، بیروبیجان.

رخ دادن قیام رنجبران اروپا و سرایت امواج انقلاب آنها به شرق و گسترش یافتن حکومت شوراهای بود، در سال ۱۹۲۰ پس از مشاهده برخی از انقلابهای ناموفق اروپا احساس کرد که نباید چشم امید به اروپا داشته باشد و فکر انقلاب در یک کشور در ذهن او شکل گرفت. اما روسیه، هم از نظر نیروی انسانی و هم از نظر منابع طبیعی و اقتصادی تحلیل رفته بود، پس چگونه می‌توانست انقلابش موفق باشد و در جهان پر آشوبی که وجود داشت به زندگی خویش ادامه دهد؟ از این رو لنین بر خلاف پیمانهایی که بلشویکهای روسیه در سال ۱۹۱۷ برای رفع نیازهای اقتصادی خود با ملتهای امپراتوری روس سابق بسته بودند، خود را ناگزیر از آن دیدند که به مناسبات عادی و حسن همجواری که بین روسیه و سایر ملتهای از بندگسسته روس ایجاد شده بود، خاتمه داده، یکپارچگی از دست رفته سرزمین تزارها در سال ۱۹۱۷ را دوباره برقرار سازد.

روسیه همزمان با نزدیک شدن به دیگر جمهوریهای خودمختاری یافته روسیه تزاری سابق، با تأنیی مقدمات جذب و سپس ادغام آنها را در خود فراهم می‌آورد، اما گرجستان که هنوز توسط بلشویکهای لیبرال مسلک اداره می‌شد، در برابر تمایلات توسعه طلبانه روسیه ایستادگی می‌کرد تا آنکه لنین با دستور تهاجم نظامی به این جمهوری در فوریه ۱۹۲۱، این جمهوری را به اشغال نظامی خود درآورد و پس از روی کار آوردن بلشویکهای مارکسیست در این جمهوری، آنها نیز مانند سایر جمهوریها، آمادگی خود را برای امضای عهدنامه اتحاد با جمهوری فدراتیو روسیه اعلام داشتند. مسئولان نظام اتحاد جماهیر شوروی بر خلاف هدف اصلی سوسیالیسم که در پی ایجاد یک فرهنگ سیاسی مشترک بین ملل گوناگون بود، برای از بین بردن وحدت احتمالی ملیتهای مختلف علیه روسیه شوروی، با بهانه "حق برابری فرهنگی" و اینکه هیچ احساسی در ملتها، برتر و قوی‌تر از نگاهداری و بسط فرهنگ قومی، و در درجه

نخست زبان مادری و ملی آنها نیست، سعی در پیشرفت زبان مادری و بومی تمام ملتها و گروههای نژادی کردند و در این راستا چنان پیش رفتند که با وجود خالی بودن خزانه دولت، وجوه هنگفتی صرف احیای زبانها و فرهنگهایی شد که گاه گروههای کوچک چند صد نفری به آن زبان سخن می گفتند و یا وجود خارجی نداشتند.

اگر چه در گرماگرم شور انقلابی ۱۹۱۷ و پیدایش حس برابری، همه حرکتهای مقاومت ملی پیکار علیه ستم و ستمگران و جدال با "شرّ مطلق" تزارهای روسیه نامیده شده بود، ولی استالین در روند حرکتی که آغاز کرده بود، خود را ناچار از آن دید که از تاریخ نویسان بخواهد تا به بازنویسی دوباره تاریخ شاهزادگان روس و رژیم امپراتوری بپردازند و نقاط مثبت این تاریخ را به نمایش بگذارند. تاریخ نویسان هم با استدلال در اینکه بزرگترین خدمت تزارها تحکیم پایه های اقتدار دولتی بود، که موجب شد روسیه به صورت دژ مستحکم و پایگاه مقدم اروپا در برابر یورشهای اقوام و قبایل مشرق زمین درآید، صفت "شرّ مطلق" تزارها را به "شرّ نسبی" کاهش دادند. در همین راستا پس از پادشاهان و فرمانروایان نوبت به سرداران و فرماندهان نظامی رسید و آنها نیز از نهانخانه تاریخ بیرون کشیده شده، تطهیر شدند و به یادبودشان مراسمی برگزار شد.

با گذشت زمان، تاریخ نویسان شوروی دلایل دیگری هم برای توجیه استعمار روسیه ارائه کردند. از جمله عنوان ساختند که برای بسیاری از ملل تحت انقیاد روسیه، موضوع انتخاب بین آزادی و استعمار مطرح نبود، بلکه آنها مختار بودند تا از بین دو نوع استعمار یکی را انتخاب کنند. به عنوان مثال، اگر گرجی ها تحت سلطه ترکها قرار می گرفتند، تمدنشان را نیز از دست می دادند، اما روسها تمدن آنها را از نابودی نجات دادند. به این ترتیب ثابت می شود که گاه برای ملتها تن دادن به استعمار کمترین ضرر محسوب می شود و البته بعدها شواردناده، حتی فکر کمترین ضرر را رد کرد. وی در مقاله ای که در همین رابطه نوشته بود خاطرنشان ساخت: "بد به هر صورت بد است،

چه زیاد باشد و چه کم. بنابراین اصطلاح کمترین یا کمترین ضرر در واقع معنی ندارد. پس بهتر است اصولاً از کاربرد این اصطلاح و عنوان کردن این نظریه صرفنظر کنیم". به این ترتیب رفته رفته صفحات کتابهای تاریخ با نام قهرمانان تازه پر شد و نام پهلوانان تاریخی ملل غیر روس هم که به ضرورت اتحاد با روسیه یا ضرورت انتخاب "کمترین ضرر" پی برده بودند، همراه با اسامی سلاطین خردمند روس، که با وجود خودکامگی هایشان، نقشی تاریخی ایفا کرده بودند، زینت بخش این صفحات شد.

مارکسیستها که در راستای از بین بردن فرهنگهای واپسگرا، و ایجاد فرهنگ انترناسیونالیستی به تواناییهای خودشان بسیار خوشبین بودند، تصمیم گرفتند مذهب را در عرض یک شب از شوروی برچینند. از این رو اتحادیه بی خدایان مبارز، طی مراسمی که در دسامبر ۱۹۲۲ در خیابانهای مسکو ترتیب داد، تمام خدایان و پیامبران و پاپها و اولیای تاریخ را گرد آورد و ضمن نمایش بسیار زنده آنها (مثلاً نمایش حضرت مریم به حالتی بسیار شهوت انگیز و ...) به طور رسمی گردن آنها را زده و سوزاندند. همزمان با این حادثه، کلیساها با تمام دارائیشان جزو ثروتهای ملی اعلام شد و به سینما، انبار یا اسطبل تبدیل شدند. بعلاوه مطبوعات شوروی که زیان مذهب را کمتر از میخوارگی، اعتیاد به الکل و فحشا توصیف نمی کردند، با یافتن هر بهانه، بشدت روحانیون ادیان مختلف را به اتهام مستی، پرخوری، فساد و ... مورد سرزنش و تمسخر قرار می دادند.

در این زمان روابط شوروی و آلمان، قبل از حمله نازیها به این کشور قابل تأمل است. روابط گسترده میان روسیه و آلمان در فاصله دو جنگ اول و دوم جهانی برای مردم هر دو کشور کاملاً مشخص بود. پس از جنگ جهانی اول روسیه و آلمان هر دو از معاهده ورسای خارج شده و با عقد یکسری موافقت نامه روابط خود را از سر گرفته بودند. به علاوه تانکهای آلمانی، گازهای سمی، و کارخانه‌های هواپیماسازی آلمان

به‌طور محرمانه به شوروی فرستاده می‌شد و روابط بسیار نزدیکی میان مقامات بالای دو کشور جریان داشت. بطور خلاصه می‌توان گفت که با وجود برخی از اتفاقات جزئی، روابط بین دو کشور را می‌شد عالی توصیف کرد. پس از به قدرت رسیدن هیتلر، روابط رسمی شوروی و آلمان بسرعت رو به وخامت نهاد. در اواسط سال ۱۹۳۴ هر دو کشور در تبلیغات خود علیه دیگری هیچگونه محدودیتی قائل نبودند و حتی روابط تجاری دو کشور به حداقل کاهش یافت و در سال ۱۹۳۷ کنسولگریهای طرفین رسماً تعطیل شد.

رهبری اتحاد جماهیر شوروی با احساس اینکه ممکن است در آینده آلمان دشمن شوروی باشد، دستور ساخته شدن فیلمهایی را داد تا توده مردم را آماده این وقایع کند. در همین راستا کارگردان بزرگ سینما ایزنشتاین مأموریت یافت تا فیلمی درباره الکساندر نوسکی، قهرمان قرن سیزدهم میلادی روسیه بسازد. این فیلم در صدد القای این موضوع بود که کارهایی را که با فرماندهی نوسکی انجام گرفت، تحت رهبری استالین هم محقق خواهد شد. ایزنشتاین پس از تهیه این فیلم بزرگترین جایزه شوروی، یعنی مدال لنین را دریافت داشت و استالین شخصاً به وی تبریک گفت.

در دسامبر ۱۹۳۸ با تجدید قرار داد تجاری بین دو کشور و موافقت محرمانه سران آنها، تبلیغات طرفین علیه یکدیگر کنار گذاشته شد و در اوت ۱۹۳۹ با معاهده عدم تعرضی که بین آلمان و شوروی امضا شد، استالین تصور کرد تا مدتهای زیادی با غرب برخورد نظامی نخواهد داشت و در نطق خود در کنگره حزب کمونیست، با خوشبینی از روابط بهبود یافته آلمان و شوروی یاد کرد. پس از این مسأله بلافاصله از پخش فیلم نوسکی (تا هجوم نازیها در سال ۱۹۴۱ به شوروی) و سایر فیلمهای ضد آلمانی جلوگیری شد و کتابهای ضد نازی هم از روی پیشخوان کتابفروشیها و کتابخانه‌ها جمع شدند. از آنجا که پیمان عدم تعرض آلمان و شوروی شامل موافقت دو کشور درباره

تفکیک لهستان بین دو کشور بود، یک هفته بعد از امضای پیمان، در اول سپتامبر ۱۹۳۹، آلمان با حمله به لهستان جنگ جهانی را آغاز کرد. سه هفته پس از حمله آلمان به لهستان، وقتی که مقاومت لهستانیها به طور کامل شکسته شد، روسها هم به لهستان حمله بردند و در توجیه تهاجمشان اعلام داشتند: "امضای پیمان عدم تعرض بین شوروی و آلمان یک اتحاد جنگی بین دو قدرت یا قراردادی برای تفکیک لهستان نیست ... بلکه مفهوم این پیمان فقط یک کمک مهم برای امنیت لهستان است. با انجام این کار اتحاد شوروی کمک بزرگی به کاهش بحران موجود در اروپا کرده است و گامی در جهت صلح و امنیت اروپا، امریکا و جهان برداشته است." وقتی شوروی در سال ۱۹۴۰ نیز به فنلاند حمله کرد، اعلام داشت: هدف شوروی از این حمله تصحیح مرزها و سرحدات این کشور بوده است تا دولت صلح جوی اتحاد شوروی را در حمله جنگ طلبانه امپریالیستهای غربی حفظ کند.

جنگ دوم جهانی تغییراتی در تبلیغات شوروی پدید آورد. گرچه شوروی می‌کوشید چهره‌ای صلح‌آمیز به خود بگیرد، اما نیروهای مسلح آن گسترش قابل توجهی یافت. تصاویری که به نمایش قدرت نظامی شوروی اختصاص یافته بود، روی تمبرها و پوسترها ظاهر شد ... و بتدریج جامعه بسوی یافتن فضایی آماده جنگ سوق داده شد.

زمانی که آلمانها در ژوئن ۱۹۴۱، یعنی حدود دو سال بعد از عقد پیمان عدم تعرض با شوروی به این کشور حمله کردند، استالین متوجه شد که با تأکید روی روابط دوستانه کشور با نازیها، هیچ اقدامی در جهت آماده سازی روانی مردم، انجام نداده است. از این رو سردرگمی ناشی از این عدم آمادگی باعث شد که نازیها بسرعت در خاک شوروی پیشرفت کنند و در عرض چهار ماه ۳/۹ میلیون نفر اسیر بگیرند.

۶ روز پس از تهاجم آلمانها به شوروی، آنها تمام خیابانهای مسکو را از پوسترها (که

مؤثرترین وسیله رساندن پیام به بی سوادان بود) پرکرده بودند. برخی از پوسترها ژنرال کوتوزف را نشان می‌دادند که ۱۳۰ سال پیش، مهاجم دیگری، یعنی ارتش ناپلئون را در جلوی دروازه‌های پایتخت دفع می‌کرد. پوستره‌های دیگری در ابعاد ۱۰×۵۰ فوت با استفاده از ۱۵ تا ۲۰ رنگ تهیه شده و بر در و دیوار ساختمانها نصب شدند. از سوی دیگر نام قهرمانان و بزرگان تاریخ گذشته روسیه که از سرزمین نیاکان خویش دفاع کرده بودند و به وطن پرستی شهرت داشتند، همه جا مطرح شد.

استالین دستور داد برای بهبود بخشیدن روابط شوروی با کشورهای کاپیتالیست، غربی کومینترن (پیمان متحدان اتحاد جماهیر شوروی) منحل شود و سرود انترناسیونال (که حاوی مضامین مارکسیستی و ضد امپریالیستی بود) از مجموعه سرودهای شوروی برداشته شود. در جولای ۱۹۴۱ استالین برای کسب حمایت جهان مسیحیت به یک عقب‌گرد آشکار سیاسی دست زد. یکی از کارهای اولیه استالین اعلام خبر مرگ مشکوک جاروسلاوسکی، رئیس اتحادیه بی‌خدایان بود که فعالیت‌های این اتحادیه را در ایالت‌های بالتیک، قسمتهایی از فنلاند و رومانی ادامه داده بود. بعلاوه استالین دستور آزاد سازی ۵۱ نفر از پدران روحانی کاتولیک لهستانی را که ناپدید شده بودند، صادر کرد. در مسکو کلیسای فرانسوی دوباره باز شد و در اختیار انجمن کاتولیک‌های لهستانی قرار گرفت. شورویها به نیروهای لهستانی اجازه دادند تا روحانیون خود را در ارتش داشته باشند. یک شعبه امور کلیسایی هم در مسکو تشکیل شد که وظیفه آن سازمان دادن به روابط دوستانه بین دولت‌ها و امور مذهبی و کلیسا بود. بعلاوه استالین خطاب به کشیش‌های لهستانی و آمریکایی اظهار داشت: او دوست دارد با پاپ در جهت مقابله با زور و شکنجه‌ای که کلیسای کاتولیک در آلمان با آن مواجه است، همکاری کند.

به محض اینکه ارتش آلمان از سرزمینهایی که هنگام اشغال، تمایلات استقلال



طلبانه در آنها پیدا شده بود، عقب‌نشینی کرد، استالین دستور قلع و قمع ملت‌ها را داد، و در فاصله اکتبر ۱۹۴۳ و ژوئن ۱۹۴۴ شش گروه قومی، به اتهام خیانت از سرزمین اجدادی خود کوچانده شده، به آسیای مرکزی و سیبری تبعید شدند.

در هنگام جشنهای پیروزی در مه ۱۹۴۵، استالین به "ملت روس" درود فرستاد نه "اتحاد ملت‌های شوروی" و در پیام خویش به صراحت خاطر نشان ساخت: "ملت روس، ملت حاکم بر اتحاد جماهیر شوروی است" و افزود: "خدمات روس‌ها در طول جنگ، این حق را به آنها داده است که رهبری اتحاد شوروی را عهده بگیرند."

به این ترتیب باز هم باید نظر ملت‌های زیر سلطه استعمار روس نسبت به ملت روس تغییر می‌کرد، روس‌ها که در ابتدای انقلاب عامل به زنجیر کشیدن سایر ملت‌ها و "شرّ مطلق" بودند، تبدیل به "شرّ نسبی" و سپس "کمترین ضرر" شده، سرانجام هم "خیر مطلق" نامیده می‌شوند. به این ترتیب وقتی پذیرفته شود که تسخیر سرزمین‌های سایر ملل و سلطه بر آنها خیر مطلق بوده است، نتیجه این می‌شود تمامی کسانی که بر ضد این سلطه استعماری به پا خاسته و با آن ستیز کرده‌اند، نه تنها قابل ستایش نیستند، بلکه زیر سؤال هم هستند، و در این صورت طبعاً باید به زبانه دان تاریخ سرنگون شوند، تنها "ملت قهرمان" روس در صفحات تاریخ اتحاد ملت‌های شوروی مطرح شود.

در آغاز دهه ۱۹۳۰، استالین که بر خلاف لنین به بسط اندیشه انترناسیونالیسم از طریق تعلیم و تربیت اعتقادی نداشت، برای القای اندیشه انترناسیونالیسم، خشونت محض را پیشه خود کرد و در این راستا به تصفیه‌های وسیع و خونینی دست زد. او انبوهی از روشنفکران را تنها به جرم داشتن علاقه به حفظ سنت‌های ملی و قومی خودشان به خون کشید و پس از آن طبقه حاکمه‌ای را روی کار آورد که طرز تفکر پیشین درباره تساوی مناسبات بین ملت‌های شوروی را قبول نداشتند و از همان شیوه اداری امپراتوری سابق تزار پیروی می‌کردند. در همین راستا در اواخر دهه ۳۰ با تحمیل

الفبای روسی به تمام زبانهای ملی و بومی شوروی، اندیشه فوق خود را به نمایش گذاشت.

اقدامات دیگری هم در جهت استیلای فرهنگ روس بر فرهنگ سایر ملل اتحاد جماهیر شوروی صورت گرفت که کاملاً با اصل آزادی و برابری فرهنگی ملتها، که در سالهای آغاز انقلاب رسماً اعلام شده بود، تعارض داشت. استالین استدلال می‌کرد که فرهنگهای ملی، ارتجاعی و نمودار عقب ماندگی اقوام و ملل در گذشته بوده است و به جای نزدیک کردن مردم به یکدیگر، آنها را از یکدیگر دور ساخته است. از این رو کلیه آثار و یادگارهای روزگار گذشته سایر ملت‌های اتحاد شوروی، اعم از حماسه‌های ملی و منظومه‌های مردمی و غیره که مورد حمله قرار گرفته بودند، "ممنوعه" اعلام می‌شوند. اما استالین تنها با آثار ادبی و هنری قدیم خصومت نمی‌ورزید. او هر نوع اثر ادبی و هنری تازه و نوپردازی را که از سنن و آداب فرهنگ قومی مایه می‌گرفتند، می‌کوبید و دستور از بین بردن آنها را می‌داد. ادبیات در همه جا به این متهم می‌شد که وسیله‌ای برای لفاظی و اشاعه افکار کهنه و پوسیده است و حتی کار به جایی می‌کشد که داستانهای ادبی که در زمان حکومت لنین و استالین نوشته شده بودند، تحمل ناپذیر می‌شوند؛ زیرا آنها را نشانه ظهور اندیشه ملی‌گرایی می‌پندارند. مسئولان اتحاد جماهیر شوروی اعلام می‌دارند: زبان نباید وسیله بیان و توصیف سنتها و ویژگیهای قومی باشد، بلکه باید به صورت ابزاری برای تشریح و تجسیم جهان بر طبق ضوابط "رتالیسم سوسیالیستی" در آید. مثلاً یک ماشین کشاورزی مسائل تکنیکی مورد نیاز مردم را توصیف کند. خلاصه، آنچه که مفهوم فرهنگ می‌خواهد به ملت‌های شوروی تحمیل کند، تکرار طوطی وار و تقلید بی ابتکاری از یک قالب فرهنگی متحدالشکل است که باید سرمشق همه ملت‌ها قرار گیرد و تنها رنگ ملی این سرمشق‌های تکراری لغات آنها هستند که زبانها را از یکدیگر متفاوت می‌سازند، و گرنه محتوای همه یکسان

است. از این رو اگر زبانهای دیگر، فاقد اصطلاحات فنی لازم باشند، باید آن را از زبان روسی اخذ کنند.

به این ترتیب دایره فرهنگ ملتها بشدت تنگ می‌شود و در حالی که فرهنگ و زبان روس هر چه بیشتر شکفته می‌گردد، زبان آنها رو به زوال می‌رود. حماسه‌های ملی همچون "دده قورقوت" به زبان آذری و "آلی میس" به زبان اوزبکی و ... به دست فراموشی سپرده می‌شوند، در حالی که درباره آثار حماسی و ادبی روس مانند "بیلینها" و "سرگذشت شاهزاده ایگور" چنان غلو می‌شود که در دیف گنجینه‌های جاودان ادبی بشریت قلمداد می‌شوند و از ملل غیر روس نیز خواسته می‌شود این آثار گرانقدر را از آن خود دانسته، در خلق آثار ادبی و هنری آنها را الگوی خود قرار دهند.

پس از روی کار آمدن خروشچف، او از جنایات استالین نسبت به ملل و اقوام شوروی پرده بر می‌دارد و از جمله از نابودی کادرهای ملی و افراط در تمرکز اداری و سیاسی و طرح "روسی کردن" ملل غیر روس و اعاده استعمار و برقراری مجدد روابط نابرابر بین ملل شوروی سخن می‌گوید. او به ملل شوروی نوید می‌دهد که آنها از حقوق فرهنگی خود برخوردار خواهند شد و می‌توانند مطابق آداب و رسوم ملیشان، در رشد و شکوفایی فرهنگ قومی خود بکوشند. از بیشتر اقوامی که به اتهام خیانت از زادگاه خود تبعید شده بودند، اعاده حیثیت به عمل می‌آید و آنها را به سرزمین آبا و اجدادی خودشان بر می‌گردانند. اما با این همه، حزب کمونیست شوروی در افشای جنایات استالین جانب حزم و احتیاط را از دست نمی‌دهد و هر چند از نابودی روشنفکران اقلیتهای قومی یاد می‌کند، ولی حتی المقدور از آنان نامی نمی‌برد تا اولاً برای این ملتها شهید و قهرمان نسازد و ثانیاً این مسائل به موضوعات اساسی تری همچون رابطه میان ملتها و سلطه جویی دولت مرکزی منجر نشود، به همین ترتیب خروشچف پس از اعاده حیثیت از ملتهای اتحاد شوروی، دست به تجدید نظر در اصل فدرالیسم و نحوه

عملکرد آن زد و برای دمیدن جان تازه‌ای به کالبد سیستم شوروی، به جای آنکه عدم تمرکز را در مرحله تصمیم‌گیری به وجود بیاورد، تنها دست به اصلاحاتی در مرحله اجرایی می‌زند تا به این ترتیب به تبلیغ ایجاد عدم تمرکز در نظام سوسیالیستی اتحاد شوروی پردازد.

اما با وجود تمامی این اقدامات، اگر باز هم در دهه ۹۰ به اتحاد شوروی نگاه می‌شد، بوضوح مشخص بود که مقامات بالای ارتش شوروی، پلیس امنیتی، دفتر سیاسی حزب کمونیست، رسانه‌های خبری، آموزش و پرورش و ... همگی روسی بودند.

به این ترتیب پس از بحثی که از تغییر مواضع تبلیغاتی مارکسیست‌ها در چند نمونه از رخدادهای تاریخی - سیاسی آنها (نقش تاریخی تزارها، برابری فرهنگی ملل جماهیر شوروی و مذهب) داشتیم؛ بوضوح مشاهده می‌شود که با وجود آنکه این تبلیغات با تبلیغات بعدی در تناقض بودند (همانطور که در مورد تبلیغات آلمان نازی خواهیم دید)، مردم اتحاد جماهیر شوروی نسبت به تناقضات فوق جبهه‌گیری خاصی نکرده، واکنش مهمی از خود نشان نمی‌دهند و حتی جامعه آنها از چنان انسجامی برخوردار است که در جنگ دوم جهانی موفق به زانو در آوردن نیروهای آلمانی می‌شوند. فهم این مسأله، همانطور که خاطر نشان شد، به میزان زیادی در گرو درک تهاجم تبلیغاتی و قدرت تبلیغاتی روسها است.<sup>۱</sup>

۱- برخی از منابع به کار گرفته شده در این قسمت عبارتند از: امپراتوری گسسته، هلن دانکوس کارر، ترجمه غلامعلی سیار، نشر نو، ۱۳۶۰ و

Rhodes, Anthony, Propaganda, second Ed. chelsea House publishers, 1983.

Daugherty, William E, A Psychological warfar casebook, Johns Hopkins press, 1962

## ۲. نگاهی به تهاجم تبلیغاتی نازیها

از نظر نازیها مردم بر مبنای احساس و عاطفه عمل می‌کردند نه بر مبنای منطق. موضوعات از نظر مردم یا سیاه کامل بود یا سفید کامل و صحبت از رنگ خاکستری، جز ایجاد تشویش و نابسامانی در ذهن آنها حاصلی نداشت. بعلاوه از نظر آنها، جامعه از مردمی تشکیل یافته بود که دانش سیاسی بسیار ناچیزی داشتند. از همین رو این امکان وجود داشت که با تبلیغاتی قدرتمند، نظرات سیاسی آنها را بسادگی تحت کنترل درآورد.

هیتلر که در پایان جنگ اول جهانی به عنوان یک مبلغ در خدمت ارتش آلمان بود، در کتاب نبرد من می‌نویسد:

"روح توده‌ها پذیرنده هیچ چیز ضعیف نیست. آنها مانند زنی هستند که حالت روحی و روانی‌اش از او دلیل و برهان مجرد و ذهنی تقاضا نمی‌کند، بلکه او را با یک میل عاطفی به نیرویی بسیار قوی متمایل می‌کند ... و درست همانطور که زنان بیشتر دوست دارند در مقابل مردان قوی سرخم کنند تا یک آدم ضعیف، مردم جامعه هم یک هیأت حاکمه مقتدر را بر یک هیأت حاکمه ملایم ترجیح می‌دهند."

به همین ترتیب گوبلز، دومین شخصیت و سخنران نظام نازیها پس از هیتلر، هدف تبلیغ را "بیدار کردن بدوی‌ترین و ابتدایی‌ترین احساسات حیوانی توده‌ها" می‌دانست و درباره اهداف استراتژیک تبلیغات نازیها می‌گفت:

"تبلیغات نازیها هیچ روش اصولی ندارد، بلکه فقط یک هدف دارد: غلبه بر مردم. هر وسیله که بتواند در رسیدن به این هدف مفید باشد، خوب است و هر چیزی که برای این مقصود خوب نباشد، بد است. تنها معیار نازیها موفقیت است."

گوبلز معتقد بود کسی که خیابان را فتح کند، سرانجام حکومت را هم به دست خواهد گرفت، و در اقدامات اولیه خود، تشکیل اجتماعات پر زرق و برق را پیش

می‌گیرد. او با تدارک اجتماعات منظم، از جمله توده‌های عظیمی که با پرچمها و درفشهای بی‌شمار و مشعل در دست رژه می‌رفتند، کار ابداعی مؤثری انجام می‌دهد، به شکلی که در برخی از این اجتماعات پیش از سخنرانی هیتلر گاه بیش از صد هزار جوان یونیفرم پوش از برابر جایگاه رژه رفته و هنگام ظهور او در صحنه، دهها هزار پرچم به نشانه احترام فرود می‌آمدند. علاوه بر این، گوبلز نیز بر تهییج صحنه‌های سخنرانی می‌افزود. به عنوان مثال، در یکی از میتینگهایی که قرار بود هیتلر سخنرانی کند، شروع به صحبت کرده بود. گوبلز در حالی که داشت سخنان خود را به پایان می‌برد، متوجه شد که باد شدیدی شروع به وزیدن کرده است و ابرها را پراکنده می‌سازد. او فوراً از موقعیت جهت هدایت نمایش بهره برد و سخنان خود را چند دقیقه دیگر ادامه داد و جمله آخرش را که اعلام سخنرانی هیتلر بود، درست در لحظه‌ای بیان کرد که به مجرد ظهور هیتلر در پشت میز خطابه، نور طلایی رنگ خورشید، صورتش را نورانی کرد.

به همین ترتیب گوبلز در مراسم تدفین هر یک از نازی‌هایی که در زد و خوردهای خیابانی با گروههای مخالف کشته می‌شدند، تظاهرات خیابانی، رژه و میتینگ عمومی به راه می‌انداخت و از آنها در تبلیغات سیاسی خود سود می‌جست. او در مورد مراسم تدفین یکی از جوانان هیتلری می‌نویسد:

"مراسم تشییع جنازه و تدفین واگنیتس همانند تشییع جنازه یک پادشاه برگزار شد ... مادوساعت ونیم در پشت اتومبیل حامل جنازه این نوجوان مقتول گام برداشتیم ..."

همینطور پس از آنکه هورست و سل - یکی از اعضای حزب که دانشجویی تنبل و بی‌کاره بود و غالب اوقاتش را به زن بارگی و فساد می‌گذراند - در درگیری بر سر یک زن بدکاره کشته شد، گوبلز از او یک قهرمان افسانه‌ای ساخت. سرود هورست و سل پس از مرگ او تهیه و اجرا شد و از آن زمان به بعد در مجموعه اشعار و سرودهای حزب جای گرفت.

ایجاد درگیریهای خیابانی کار دیگری بود که گوبلز از آنها نهایت استفاده تبلیغاتی - سیاسی را می‌برد. گاهی او و محافظانش در نقطه‌ای از شهر به عمد دست به خرابکاری می‌زدند تا پلیس وارد صحنه شده، پس از ایجاد درگیری با پلیس، از این مسأله استفاده تبلیغاتی کنند (حتی گوبلز به عمد ماشینش را در قسمتهای ممنوعه خیابان پارک می‌کرد، و پس از جریمه شدن ماشینش از این مسأله سود برده، تبلیغات شدیدی را علیه پلیس به راه می‌انداخت).

یکبار دیگر پس از آنکه رمان ضد جنگ «در غرب خبری نیست» نوشته اریش ماریارماک که پر فروشترین کتاب پس از جنگ اول جهانی به شمار می‌رفت، به فیلم تبدیل شده و در برلین به نمایش گذاشته شد، از آنجا که حاوی مضامین ضد جنگ بود، و این مضامین در ضدیت با مواضع حزب ناسیونال سوسیالیست بود، گوبلز برای متوقف کردن نمایش فیلم با همراهی ۱۲ تن از مأموران حزبی به سینما رفت و پس از رها کردن چندین موش در قسمت زنانه سینما و پرتاب بطریهای حاوی مواد بدبو و کثیف، نمایش فیلم را بر هم زده، متوقف ساخت.

در یکی از سخنرانیهای گوبلز در شهر برلین، که به علت داشتن کمونیستهای زیاد، بیشتر در دست چپها بود و گوبلز در آنجا دشمنان خشنی داشت، طبق معمول بین نازیها و کمونیستها در سالن سخنرانی درگیری ایجاد شد، و پس از حادثه درگیری، با وجود آنکه کمونیستها مجروحان زیادتری داشتند و هواداران نازیها تنها چند نفر مجروح داشتند، گوبلز مجروحان را در برابر میز خطابه خود خواباند و شروع به نطق کرد و ضمن صحبتش دایم به مردی که خون بسیاری از او می‌رفت، اشاره می‌کرد. پس از آن هم هرگاه یکی از هواداران حزب و یا حتی فردی غیر سیاسی و بی طرف مجروح می‌شود، گوبلز به جای وی یکی از اعضای حزب را از سر تا پا باند پیچی می‌کرد و روی تختی مجاور میز خطابه خود جای می‌داد و به سخنرانی و تکرار نمایش خود دست

می‌زد.

گوبلز در ترفند تبلیغاتی دیگری، تلاش داشت چهره مخالفان را به بدترین شکل ممکن ترسیم کند. به عنوان مثال، او با تصاویری بسیار موحش از بی‌رحمی‌های بدنی و جنسی که روی زنان بی‌گناه آلمان انجام گرفته بود، تبلیغ کرده، این موارد را به کمونیستها و یهودیها نسبت می‌داد.

گوبلز در انتخابات ۱۹۳۳ هم دستور آتش زدن رایشتاک (مجلس ملی آلمان) را داد، و بعد از این آتش سوزی، از این واقعه به عنوان عمل هیستریک مخالفان یاد کرد و رئیس جمهور پیر را تحت فشار قرار داد تا به این عمل وحشت‌انگیز کمونیستها اذعان کرده، آنها را محکوم سازد. موارد دیگری نظیر ارسال ۵۰ هزار نوار گرامافون با پست برای پیروان حزب در یک اقدام تبلیغاتی، پخش اوراق تبلیغاتی نازیها از طریق هواپیما در شهرها و ... بیانگر گوشه‌های دیگری از اقدامات تبلیغاتی گوبلز و نازیها پیش از قبضه سیاسی حکومت آلمان بودند.

پس از آنکه در انتخابات سال ۱۹۳۳ نازیها احزاب مخالف را پشت سر گذاشته و حکومت را در دست گرفتند، هیتلر یک هفته بعد از به قدرت رسیدن نازیها، موافقت هیندبورگ، رئیس جمهور پیر آلمان را نسبت به تشکیل وزارت تبلیغات (که وجود چنین وزارتخانه‌ای در هیچ‌کجای دنیا سابقه نداشت)، دریافت داشت. طبق این برنامه گوبلز مسئولیت نظارت بر تمام تبلیغات آلمان را عهده‌دار می‌شد. او به عنوان یکی از وزرای دولت، فقط زیر نظر هیتلر بود و نه هیچ‌کس دیگر. به این ترتیب گوبلز تسلط مطلق بر سه سازمان تبلیغاتی آلمان که عبارت از: وزارت تبلیغات، دفتر تبلیغات حزب و خانه فرهنگ رایش بودند، را به دست آورد.

وزارت تبلیغات و روشنگری عمومی به محض تشکیل، کنترل تمام بیانیه‌های تبلیغاتی دولت را در دست گرفت. وجود شاخه‌های مختلف وزارت تبلیغات مانند:



سینما، موسیقی، تئاتر، هنرهای زیبا، ادبیات، رادیوهای خارجی، مطبوعات داخلی، مطبوعات خارجی، جهانگردی، همکاریهای تبلیغاتی، تفریحات، سربازان و ... خودگواه کنترل این وزارت بر سازمانهای دیگر بود. علاوه بر این گوبلز که عهده‌دار ریاست خانه فرهنگ رایش نیز شده بود، با تصدی خانه فرهنگ که برای کنترل نویسندگان و صاحبان آثار هنری درست شده بود، تمام هنرمندان و روشنفکران جامعه آلمان را تحت نظر خود در آورد و صاحبان مطبوعات و انتشارات که پس از گذراندن آزمونه‌های دشوار (مانند اثبات آریایی بودن نژادشان تا سال ۱۸۰۰ میلادی)، امتیازکار خود را به دست آورده بودند، در صورت کمترین تخطی بسادگی به بهانه "ایجاد رقابت نا سالم" تعطیل می‌شدند.

در اوت ۱۹۳۴، مرگ رئیس جمهور پیر هیندبورگ فرا می‌رسد و گوبلز ضمن آنکه این خبر را به اطلاع مردم می‌رساند، اعلام می‌دارد: "چون پیشوا می‌خواست وصیتنامه سیاسی رئیس جمهوری فقید را اجرا کرده و آخرین آرزوی او را برآورده سازد، از این رو پس از این مقام ریاست جمهوری و صدر اعظمی را شخصاً بر عهده خواهد گرفت" (حال آنکه هیندبورگ و هیتلر چشم دیدن یکدیگر را نداشتند و هیندبورگ همیشه هیتلر را با عنوان سرجوخه خطاب می‌کرد).

گردهماییهای پر عظمت نازیها پس از قبضه حکومت در اشکالی با شکوه‌تر ادامه یافت. نازیها برای تدارک امکانات گردهماییهای خود درختان را از ریشه در آورده، خانه‌ها را خراب می‌کردند تا محلی برای تظاهرات عمومی تهیه کنند. نازیها بتدریج گردهماییهای خود را به شبها منتقل کردند. بعد از ساعت ۸ شب، موقعی که مردم از فرط خستگی قدرت مقاومت و فکر کردن را نداشتند، در مراسم نازیها شرکت می‌کردند. در گردهمایی سالانه در نورنبرگ - شهر مقدس نازیها - نیم میلیون نفر از مردم شاهد ۲۰۰ هزار مشعل دار متحد الشکل نازی بودند که در مقابل پیشوا، که بر روی شاه-

نشین نشسته بود، رژه می‌رفتند.

آلبرت اسپیر، مهندس ساختمانی ویژه، هیتلر، رئیس طراحان این گردهماییها و تظاهرات بود. او در یکی از این گردهماییها ۱۳۰ نورا فکن ضد هوایی را در فواصل هر چهل پا در میدان گردهمایی نصب کرده بود. در سال ۱۹۳۶ اسپیر با ۱۵۰ نورا فکن طرح مشعلی را در آسمان پیاده کرد. او در طرح دیگری عقابی را پیاده کرد که بین بالهای آن ۱۰۰ فوت فاصله بود و این فاصله جایگاه هیتلر را در بر گرفته بود.

همین که شیپورها به صدا درآمد، گروه نوازندگان مارش مطلوب پیشوا را می‌نواختند، هیتلر با حالتی راست قامت، متین، قیافه‌ای عبوس و پوتینهای ساق بلند به طرف جایگاه مخصوص خود می‌رفت و بلافاصله با یک دستور سریع ۳۰ هزار پرچم به نشانه سلام به وی فرود می‌آمدند. در جایگاه، مرد سرنوشت با دست بلند کرده به سوی جمعیت، تنها می‌ایستاد. سپس او سخنرانی خود را که از طریق شبکه بلندگوها پخش می‌شد، شروع می‌کرد. در انتهای سخنرانی او که حول و حوش مسائلی همچون وطن پرستی، تلاش قهرمانانه حزب برای بازیافتن عظمت آلمان، رهایی از لوٹ وجود بلشویکها و یهودیها و انحطاط دموکراسی دور می‌زد، دوباره پرچمها سر فرود می‌آوردند، آنگاه نیم میلیون جمعیت که مجذوب نطق کوبنده و مهیج هیتلر شده بودند، به صورت دسته جمعی سرود "آلمان برتر از همه" و سرود "حزب ناسیونال سوسیالیست" را می‌خواندند. پس از سکوتی که چند لحظه بعد حکمفرما می‌شد، هیتلر با صغیر بلند فریاد می‌کشید: "هایل مردان من" و جمعیت در حین تعظیم می‌گفتند "هایل پیشوای من" <sup>۱</sup>. سپس دسته‌های نظامی رژه خود را در فضایی آکنده از صدای شیپورها و طبها، با تیرهای شعله‌ور در آتش و کمانهایی که با عقابهای نشسته بر

۱- استفاده از واژه "پیشوای من" به جای پیشوای ما در هر کدام از افراد جمعیت این احساس را ایجاد می‌کرد که پیشوا متعلق به خود اوست.

صلیبهای شکسته مزین شده بودند، از برابر هیتلر عبور می‌کردند.

پس از به قدرت رسیدن هیتلر، نازیها در کنار تشکیل گردهماییهای متعددی که به نوعی مانع از هر نوع فعالیت مخالفان می‌شد؛ دستگیری، زندانی شدن، تصفیه مخالفان، مفقود شدن آنها، کنترل مطبوعات و سایر رسانه‌های گروهی را بلافاصله به اجرا در آوردند و پس از مدت کوتاهی به دستور وزیر تبلیغات، دانشجویان جوان اغوا شده به همراه نازیها آثار بسیاری از نویسندگان را گرد آوری کرده آنها را می‌سوزانند و به این ترتیب اختتام دوره تفکر نویسندگان آنها را اعلام می‌کنند.

نازیها پس از قبضه قدرت سیاسی در سال ۱۹۳۴ دست به تشکیل گشتاپو زدند و پس از مدت کوتاهی گشتاپو انبوهی از مخالفان را دستگیر و به گلوله بست. هیتلر برای آنکه حمام خونی را که ایجاد کرده بود قانونی جلوه دهد، مخالفان خود را به شرکت در توطئه‌ای علیه رهبری و مردم آلمان متهم کرد.

در ماه مه ۱۹۳۵ معدودی از هنرمندانی که هنوز با رژیم ناسیونال سوسیالیستی با طنز برخورد می‌کردند، به عنوان یهودیانی که حقایق را وارونه جلوه می‌دهند، دستگیر شده، به اردوگاههای کار نازیها فرستاده شدند تا برخلاف خیانتهای سابق که انجام دادند، به ملت آلمان خدمت کنند.

در سالهای قبل از جنگ، نازیها توجه خاصی به جوانها مبذول می‌داشتند. پس از ایجاد "سازمان جوانان هیتلر" جوانانی که در جمهوری وایمار کاملاً فراموش شده و همین امر آنها را بدبین و بی‌هدف ساخته بود، در سازمان جوانان به زندگی مهیج و پرشوری قدم می‌گذارند. آنها با لباسهایی متحدالشکل به ورزشهای مختلف، تمرینات نظامی و آموزشهای ایدئولوژیک پرداخته و تفکری متحدالشکل می‌یابند.

تا سال ۱۹۳۶ چند سازمان جوانان دیگر نظیر "جوانان کاتولیک" و "پیشاهنگان پسر" در کنار "سازمان جوانان هیتلر" فعالیت داشتند، اما در این سال رئیس سازمان

جوانان هیتلر حکمی صادر کرد که دیگر هیچ سازمانی جز سازمان جوانان هیتلر، حق ندارد برای جوانان تشکیلاتی داشته باشد و هرگونه فعالیت سازمانی نظیر فعالیتهای ورزشی (ژیمناستیک، شنا و ...)، اردویی و ... و هر نوع پوشیدن لباس سازمانی برای سازمانها و افراد ممنوع شد.

از آنجا که گوبلز اعتقاد داشت "در انتشار ایدئولوژی ناسیونال سوسیالیست هیچ وسیله‌ای بهتر از فیلم نیست"، نازیها در ادامه کار فکریشان روی جوانها در طی دو سال جنگ، ۷۰ هزار مدرسه را به پروژکتور پخش فیلم مجهز کردند و تماشاچیان فیلم در مدارس را از ۶۵۰ هزار دانش آموز در سال ۱۹۳۴ به ۳ میلیون نفر در سال ۱۹۳۹ رساندند. ۲۲۷ فیلم برای مدارس تولید شد. موضوع اصلی این فیلمها حول و حوش "مشکلات اساسی جهان معاصر" بود که در واقع در پی زمینه سازیهای عملی و احساسی برای جنگ بودند. تقریباً تمامی موضوعات این فیلمهای مدرسه‌ای به تعلیم و تربیت نظامی دانش آموزان بر می‌گشت. قهرمان غالب این فیلمها کارل ریتز بود که یک نازی متعصب به شمار می‌رفت. در این فیلمها مرگ در میدان مورد ستایش قرار می‌گرفت. چنانچه خود ریتز می‌گفت: "فیلمهای من همه درباره بی اهمیت بودن فرد است ... و اینکه هر چیزی که شخصی است، قابل مقایسه با آنچه که جمعی است، نیست." فیلم خائنان و میهن پرستان او که فعالیتهای ستون پنجم را به داستان کشیده بود، تقریباً به ۶ میلیون دانش آموز مدرسه‌ای نشان داده شد. تأثیر اینگونه فیلمها در روی نوجوانان بیش از حد انتظار بود. بسیاری از نوجوانان و جوانان هیتلری که این فیلمها را دیده بودند و در طی جنگ به اسارت گرفته شدند، در بازجوییهایی که از آنها می‌شد، از تأثیر این فیلمها در رفتارشان سخن می‌گفتند. نازیها برای تأثیر گذاری در سطح افراد بزرگسال هم از فیلم سود می‌جستند. به عنوان مثال، فیلم "تعمید بوسیله آتش" فیلم مستندی درباره مبارزات لهستان بود که به طور همزمان در ۵۵ سینما و در

سراسر قلمرو رایش به نمایش درآمد. واحدهای سیار، این فیلمها را به دهکده‌های دوردستی که فاقد سینما بودند برده و نمایش می‌دادند. در این فیلم جنگ به گونه‌ای ترسیم می‌شد که بیننده تصور می‌کرد جنگ و تبعات آن در نتیجه اقدامات لهستان و نیروی مقاومت آن بوده است. از نظر نازیها این نوع از فیلمها بقدری مهم بودند که در سال ۱۹۴۰ قانونی وضع شد که طبق آن هیچکس حق نداشت هنگام نمایش فیلم، سالن سینما را ترک گفته، یا وارد آن شود.

به همین ترتیب وقتی لشگریان آلمان در سواحل غربی فرانسه به محاصره درآمده و وضع ناگواری داشتند، گوبلز دستور داد تا هواپیماهای آلمان نسخه‌هایی از فیلم کولبرگ را که نمایانگر مقاومت قهرمانانه و حماسی قلعه کولبرگ در جنگلهای ناپلئون بود، با چتر به داخل دژهای سربازان آلمانی بیندازند. او دستور داده بود همان شب این فیلم باید برای افراد شجاع نمایش داده شود (از این رو دور از فهم نیست که چرا نازیها برای ساختن فیلمهایشان دست به تهیه صحنه‌هایی می‌زدند که حتی گاه به قیمت جان برخی از بازیگران آنها تمام می‌شد).

همزمان با سینما، پوستر هم در خدمت تبلیغات نازیها قرار گرفت. هر چند سینما ساده‌ترین وسیله تبلیغاتی بود و نقش زیادی در به قدرت رسیدن نازیها داشت، اما مبلغان گوبلز می‌دانستند اثر تبلیغات بصری بیشتر از سینما است، چراکه ممکن است مردم روزنامه یا نشریه‌ای را نخوانده دور بیندازند و یا ممکن است به رادیو هم گوش نکنند و وارد میتینگهای سیاسی و یا سینما هم نشوند و یا امکان دارد مردم روزنامه‌ای را بخوانند، ولی مطالب آن را زود فراموش کنند، اما یک تصویر بصری، ویژه اگر مردم همواره آن را ببینند، هرگز فراموش نخواهد شد. هرکس که به خیابان پا می‌گذارد، پوستر نظر او را جلب می‌کند. پوسترهایی که حاوی مطالبی در مورد شهود درونی، قدرت، درستی، صداقت و سادگی هیتلر بود. اگر رهگذری چشمش را به هر سمت

می دوخت، تصویر هیتلر نظر او را به خود جلب می کرد.

شیوه تبلیغات با پوستر عیناً در مورد تمبرهای پستی نیز به کار گرفته شد. از آنجا که مردم با تمبرهای پستی زیاد سروکار داشتند، تمبرهای پستی حاوی مسائلی نظیر نظرخواهی از مردم در سال ۱۹۳۵، گردهمایی حزب نازی، روز تولد هیتلر، بازگشت قسمتهایی از خاک منتزع شده آلمان به سرزمین پدری، اتحاد آلمان و اتریش و ... بودند. در کنار این تمبرها، تمبرهای مربوط به جوانان هیتلری و تمبرهای یادگاری که حاوی شعار "کسی که می خواهد به مردم خدمت کند، باید انقلابی فکر کند" نیز انتشار می یافت و در کلیه ادارات پست آلمان، کارت پستالهای حاوی شعارها و سخنان هیتلر به فروش می رفت.

تجدید حیات نقاشی دیواری یکی از ویژگیهای دیگر هنر نازیها بود. نازیها هماهنگی در کلیه قسمتهای کار هنری، بویژه معماری و تزئین اماکن عمومی را امری لازم می دانستند. هماهنگی اجزای نقاشی دیواری آبرنگ به اهمیت تصاویر می افزود و زمینه را برای هزاران هزار هنرمندی که آمادگی انجام این گونه هنرها را داشتند، فراهم کرد. ارزش تبلیغاتی این هنر زیاد بود. مردم در همه جا، در وزارتخانه ها، ساختمانهای حزب، سالنهای عمومی و حتی در مدارس با این کارهای هنری برخورد داشتند. بعلاوه این گونه کارها در روزنامه ها و مجلات سراسر آلمان نیز انعکاس وسیعی داشت.

مجسمه سازی، وجه دیگری از هنر نازیها را تشکیل می داد. این هنر هم نظیر پوستر در همه جا نفوذ کرده بود. مجسمه هایی عظیم که نمایشگر قدرت مرد آلمانی بود، در غالب زمینهای ورزشی، پارکها، معابر و گذرگاههای عمومی به نمایش گذاشته شده بودند.

آلبرت اسپیر معمار دوره رایش سوم، کاخ با شکوه هیتلر را با شیوه معماری یونان قدیم و کلاسیسیسم پروس و با سمبولهای نازی در شهر برلین بنا نهاد. او همینطور در

طرح تجدید بنای پایتخت تلاش داشت تا برلین را چنان بسازد که شایستگی پایتختی امپراتوری نازیها را داشته باشد.

نازیها آنطور که در فیلم، تبلیغات پوستری و نقاشی موفقیت داشتند، در هنرهای بصری دیگر چندان موفقیتی کسب نکردند، چرا که شکلهای دیگر هنری چندان به درد آنها نمی خورد.

نکته لازمی که تذکر آن در این قسمت ضرورت دارد این است که نازیها از هنر تصویری به دو روش سود می جستند. روش نخست القای اندیشه نازیها بود که به اجمال از آن یاد شد. اما در روش دوم هنر تصویری برای نمایش فساد اخلاقی و مادی گذشتگان به کار گرفته می شد. پس از آنکه گوبلز تمامی آثار هنری را که مورد پسند و سلیقه ناسیونال سوسیالیستها نبود، از موزه ها و گالریهای هنری بیرون کشید، دستور داد آن دسته از آثار هنرمندان اکسپرسیونیست که جنبه آبستره ای داشتند و از موفقیت کمتری برخوردار شده بودند، انتخاب شده، در نمایشگاههای که با عنوان "هنر رو به زوال" از آنها یاد می کرد، در سرتاسر کشور به نمایش گذاشته شوند. هدف این نمایشها، بی اعتبار کردن کار هنرمندان اکسپرسیونیست و تبلیغ در این جهت بود که دولت و ایماز مالیاتهای مردم را صرف چه کارهای بی ارزشی کرده است. مردم نیز به عیان در می یافتند که چگونه هنرمندان اکسپرسیونیست موضوعات مقدسی چون عشق، زن آلمانی، قهرمانان و سرزمین پدری را با بدبینی به تصویر کشیده اند.

ادبیات و تئاتر هم از نظر تبلیغاتی جایی در تبلیغات آلمان نیافتند. زیرا ادبیات با مسائل روشنفکری سروکار داشت<sup>۱</sup> و از این لحاظ توده مردم علاقه ای به ادبیات نداشتند. موضوعات ادبی تنها به شکلی مورد توجه دستگاه تبلیغاتی آلمان نازی قرار می گرفت که به جنگ پرداخته یا به ستایش افرادی که از لحاظ تاریخی به هیتلر شباهتی

۱ - شونزل، نویسنده نازی اظهار می داشت: ما در این سرزمین احتیاجی به کتاب خواندن نداریم.

داشتند، پردازد. بنابراین زندگینامه افرادی چون شیلر شاعر معروف، بارسلوس دانشمند شیمی و مخترعی همچون دیزل که موفقیت چندانی در تحصیلات رسمی نیافته بودند، ولی از خلاقیت و بینش شهودی وافر برخوردار بودند، تهیه، ترویج و تبلیغ می‌شد.

با به قدرت رسیدن نازیها بیشتر نویسندگان آلمان، این کشور را ترک کرده و یا از ادامه کارشان جلوگیری شد و جای این نویسندگان را نویسندگان رده سوم و چهارم گرفتند. این افراد بر مبنای موضوعاتی که حزب نازی به آنها دیکته می‌کرد، کتاب و نمایشنامه می‌نوشتند. پس از تهیه اثر، نسخه‌ای از آن برای تصویب نهایی به دفتر تئاتر رایش سوم تحویل می‌شد و این دفتر طبق وظیفه خود به بررسی این مسأله می‌پرداخت که آیا روح اثر تهیه شده منطبق با ناسیونال سوسیالیسم می‌باشد یا خیر. در صورت تأیید اثر نشر آن بلامانع اعلام می‌شد. از سوی دیگر نمایشنامه‌های نویسندگان کلاسیک آلمان مانند گوته و شیلر با چاشنی ملی‌گرایی ارائه می‌شد که به این ترتیب از ارزش جهانی و انسانی آنها کاسته می‌شد.

از میان نویسندگان خارجی هم آثار برنارد شاو به این دلیل که در قسمتهایی از آثارش فساد و ریاکاری توانگران و حکومت انگلستان را برملا ساخته بود، مورد توجه نازیها قرار گرفته بود.

از آنجا که تئاتر نیز بینندگان کمی داشت، نظیر ادبیات، مورد توجه نازیها قرار نگرفت و روی آن سرمایه‌گذاری نکردند<sup>۱</sup>. معدودی از نمایشنامه‌های تهیه شده در دوره حکومت ۱۲ ساله نازیها به موضوعات تاریخی مانند "تاریخ آلمان در قرون وسطی"، "پیدایش پروس" و موارد مشابه اختصاص یافته بودند.

رادبو، یکی از کشفیات قرن بیستم بود که گوبلز استفاده تبلیغاتی بسیاری از آن کرد.

۱ - خوست، رئیس دفتر تئاتر رایش سوم اظهار می‌داشت او از شنیدن کلمه "فرهنگ" بیزار است.



یکبار او گفت: رادیو باید از نظر تبلیغاتی کاری را بکند که روزنامه‌ها در قرن نوزدهم می‌کردند. همینطور او به سرپرستان ایستگاههای رادیویی گفته بود که شما می‌توانید به اعتقادات مردم شکل دهید. هیتلر هم در این مورد نظری مشابه گوبلز داشت. چرا که خود او در اولین سال صدر اعظمی در متجاوز از ۵۰ برنامه رادیویی شرکت کرد.

نازیها برای افزایش تعداد شنوندگان رادیو، ارزانترین رادیوی اروپا را وارد بازار کردند. هدف آنها این بود که هر خانواده‌ای از این دستگاه که "رادیوی مردم" نامیده می‌شد، یکی را تهیه کرده، در خانه از آن استفاده کند (به این ترتیب در بین سالهای ۱۹۳۳ تا ۱۹۳۹ تعداد رادیوهای شخصی در آلمان چهار برابر شد). زمانی هم که خانواده‌ای نمی‌توانست یک دستگاه رادیو را بخرد، می‌توانست به رادیوی محل کارش در کارخانه، اداره و یا رستوران و حتی در کنار خیابان گوش دهد. زمانی که قرار بود پیشوا سخنرانی کند، کارگران و کارمندان کارخانه‌ها و ادارات دست از کار می‌کشیدند و به سخنان رهبر گوش فرا می‌دادند. هنگامی که از رادیو اطلاعیه پخش می‌شد، مردمی که در رستوران مشغول غذا خوردن بودند، خود را ملزم می‌دیدند دست از غذا خوردن کشیده، به اطلاعیه رادیو گوش کنند.

نازیها مردم را تشویق می‌کردند اگر همسایه آنها رادیو ندارد، آنها برای همسایه خود رادیو بخرند و یا حداقل آنها را به خانه خود دعوت کنند تا به سخنرانیهای رادیو گوش دهند. آنها برای تضمین این خواسته، "نگهبانان رادیویی" برای محلات مختلف تعیین کرده بودند و این نگهبانان گزارشهای منظمی از عکس‌العملهای همسایگان نسبت به برنامه‌های رادیویی را برای گشتاپو ارسال می‌کردند.

رهبران نازی که از رادیو به عنوان منادی ناسیونال سوسیالیسم یاد می‌کردند در سودجویی از رادیو چنان پیش رفتند که حتی موسولینی و استالین تا آن حد از رادیو استفاده نکردند. اهمیت این مسأله را گوبلز طی بخشنامه‌ای که در مورد چگونگی تهیه

برنامه‌های رادیویی تهیه کرده بود، می‌توان دریافت. او گفته بود: "شنونده باید احساس کند که گویی گوینده رادیویی در کنارش ایستاده است."

اهمیت روزنامه در رایش سوم به اندازه اهمیت پوستر بود. اگر چه از هنگام روی کار آمدن نازیها در ۱۹۳۳ تا آغاز جنگ در ۱۹۳۹ از ۴۵۰۰ روزنامه‌ای که در آلمان منتشر می‌شد، تنها ۱۰۰۰ روزنامه باقی ماند، ولی روزنامه حزب که در سال ۱۹۳۳ فقط ۱۲۷ هزار خواننده داشت، در سال ۱۹۴۲ تیراژ خود را به یک میلیون رساند (یکی از دلایل افزایش تیراژ روزنامه حزب این بود که خواندن روزنامه برای اعضای حزب نازی اجباری بود).

از سوی دیگر دستگاه تبلیغاتی نازیها برای شیفته کردن توده‌های مردم به هیتلر، از او شخصیتی استثنایی، همانند اساطیر و قهرمانان افسانه‌ای ساخته بودند. این دستگاه تمام خصوصیات مشهور و برجسته مردان بزرگ تاریخ را در هیتلر جمع کرده بود. برای مثال از هیتلر تصاویری در زمینه‌های زیر ارائه شده بود.

چگونه هیتلر به هنگام مذاکرات خصوصی خود با دوستانش، به دلیل دردها و رنجهای ملت به تعمق می‌نشیند و در جستجوی راه خوشبختی آنها سر در جیب تفکر فرو می‌برد.

چگونه در وقت صرفه جویی می‌کند و زمانی برای عیادت همسر گوبلز به بیمارستان می‌رود که شوهر وی مشغول فعالیت و کار حزبی است.

چگونه بزرگترین دوستدار کودکان است و در حالی که با لبخندی پدران با کودکان مواجه شده است، آنها دستهای کوچکشان را به طرف او دراز کرده‌اند.

چگونه بهترین و خوبترین رفیق تمام دورانها، دست در دست مأمور برگزیده نازیها دیده می‌شود و با او در حال خداحافظی است و ...

علاوه بر اینها هیتلر به عنوان هنرمندی برجسته، نقاش و آرشیتکتی که برنامه‌ها و

طرحهای استثنایی برای آلمان دارد، موسیقیدانی بزرگ که در جلسات کوچکش در ساعات نیمه شب، آثاری برتر و هیجان انگیزتر از آثار واگنر، برامس، بتهون و موتزارت را ارائه می‌کند و ... توصیف می‌شد علاوه بر اینها پوستره‌های متعلق به هیتلر قابل توجه بود. در برخی از پوسترها هیتلر چنین تصویر می‌شد:

هیتلر به عنوان کوهنورد برجسته و فاتح کوهستانهای برجسگاردن که قله سر به فلک کشیده و به دور از غوغا و هیاهویش، زیر پای او قرار دارد و تفکرات بزرگ او درباره تحلیل و تفسیر تاریخ را به یاد می‌آورد. هیتلر، ناطق بزرگی که از ورای ابرهای دوردست به سوی توده‌های مردمی که چشم به او دوخته‌اند، می‌آید و ...

پس از آنکه هیتلر در ژوئن ۱۹۳۴ احساس کرد برخی از رفقای سابق حزبی خود او در صدد کودتا در ارتش هستند، دستور قتل ۱۵۰ نفر از آنان را صادر کرد. گوبلز از این مسأله با عنوان "شب چاقوهای دراز" یاد کرد و ضمن منتشر کردن تصویری از هیتلر نوشت: "تنهایی غم انگیزی در چهره پیشوا هویدا است او اندوهمند و متأسف از این است که دوستان قدیمیش به گمراهی کشیده شدند ... پیشوا یک زیگفرید دیگر شده است که برای بقای آلمان مجبور است خون بریزد ... آیا پیشوا خودش اعتراف نکرده بود که تمام اعمال او توسط قدرتی مافوق به او دیکته می‌شود. او می‌گوید: من در راهی که فضل و مشیت الهی به من دیکته می‌کند، مانند کسی که در خواب راه می‌رود، با اطمینان کامل گام بر می‌دارم. او در اقیانوس زندگی مردم صخره‌ای است و در حالی که تمامی غم و اندوه آلمان و جهان را بر دوش دارد، می‌خواهد کشور را از دست کمونیستها و یهودیها نجات دهد."

تصویر دیگری که گوبلز بارها به انتشار آن دست زد، تصویر هیتلر در کنار رئیس جمهور پیر هیندبورگ بود که در حال احتضار بسر می‌برد. گوبلز در حاشیه تصویر نوشته بود: صورت هیتلر در این عکس، غم و اندوه بسیاری را نشان می‌دهد که دست مرگ در

حال جدا کردن پدرش از اوست.

با فرا رسیدن بازیهای المپیک ۱۹۳۶ در آلمان، نازیها تمام آثار ضد یهود مانند پلاکاردهای "ورود یهودیها اکیداً ممنوع" روی هتلها و رستورانها و یا روزنامه ضد یهود "اشتومر" را از باجه روزنامه فروشها برچیدند. به همین ترتیب گوبلز به کارکنان اداره اش آموزش داده بود که با میهمانان عالیرتبه انگلیسی برخورد محترمانه ای داشته باشند (در حالی که ۴ سال بعد گوبلز از انگلیس با عنوان کشور خائن و ماکیاولیست و از مقامات عالیرتبه آن با عنوان سنگر و حامی طبقه مرفهی که بیشتر سرمایه داران فاسد آن را یهودیها تشکیل می دهند، یاد کرد).

در برلین در مدت شانزده روز بازیها، ۲۵ هزار گزارش به ۲۸ زبان توسط خبرنگاران خارجی مخابره شد، در حالی که در بازیهای قبلی در آمستردام (۱۹۲۸) و لوس آنجلس (۱۹۳۲) هیچگونه تدارکی برای مخابره همزمان وقایع ورزشی در نظر گرفته نشده بود. پس از خاتمه بازیها، خبرنگاران رادیوها و مطبوعات خارجی انبوهی تلگراف تبریک برای گوبلز به خاطر سازماندهی قابل تحسین وی فرستادند. نتیجه این اقدام، تحت تأثیر قرار گرفتن مقامات عالیرتبه خارجی از آلمان جدید بود.

در همین سال، جنگ داخلی اسپانیا آغاز شد، و نازیها این جنگ را به مثابه میدانی برای آزمایش سلاحهایشان در نظر گرفتند. از این رو گوبلز با بزرگ نمایی مواردی مانند شکنجه و آزار راهبه ها و گروگانها، کشتار کودکان، نابود کردن کلیساها، صومعه ها و معابد مذهبی و ... که توسط کمونیستهای اسپانیا انجام گرفته بود، ضرورت دخالت آلمان در جنگ داخلی اسپانیا را نتیجه می گرفت. او به جهانیان هشدار می داد که بلشویکها، اسپانیا را به عنوان پایگاهی برای حمله به اروپای غربی مورد استفاده قرار خواهند داد.

گوبلز در سالهای قبل از جنگ اقدامات بسیار دیگری انجام داد. دامنه فعالیتهای وی

آنقدر وسیع بود که از سویی حتی در زندگی خصوصی هنرپیشگان معروف سینما دخالت می‌کرد (و مثلاً آنها را زیر فشار قرار می‌داد تا از همسران یهودیشان جدا شوند، که این مسأله به خودکشی یکی از هنرپیشگان انجامید) و از سوی دیگر با در اختیار قرار دادن امکانات لازم، مأموران و سفرای تبلیغاتی خود را در هیأت بازرگانان، روزنامه‌نگاران و یا حتی مسافران تفریحی به کشورهای خارج می‌فرستاد تا آنها با دست باز به کار تبلیغ اهداف رایش سوم بپردازند.

از روابط آلمان و شوروی نیز پیشتر یاد شد، گویلز که در سالهای قبل از جنگ اعلام می‌داشت: شوروی دشمن بشریت است (و این ادعای خود را باز هم در اول اوت ۱۹۳۹ تکرار کرد)، پس از توافق شوروی و آلمان در ۲۴ اوت ۱۹۳۹ اعلام داشت، "شوروی دوست و متحد آلمانیها است". از این رو تمام فیلمها، ادبیات و ... ضد روسی از سینماها، کتابفروشی‌ها و ... جمع‌آوری شد، اما پس از خصمانه شدن روابط آلمان و شوروی، دوباره این فیلمها و ادبیات و تبلیغات ضد روسی در حد وسیعی در سطح جامعه آلمان ظاهر شدند.

در بین سالهای ۱۹۳۶ تا ۱۹۳۹ قسمت عمده‌ای از تبلیغات خارجی نازیها تبلیغ روحیه ضعیف سایر کشورهای اروپایی بود، چراکه هیتلر معتقد بود "اگر بتوان دشمن را از طریق غیر نظامی شکست داد، چرا از قدرت نظامی سود ببریم؟ وقتی می‌توانیم پیش از اینکه دشمن بتواند تحرکی داشته باشد آنها را روان شناسانه شکست دهیم، چرا دست به این کار نزنیم ...". با برانگیختن آشوب در افکار عمومی، حتی فرانسه به جایی کشیده می‌شود که نمی‌تواند به موقع از ارتش خود استفاده کند. و در پی این هدف، دستگاه تبلیغاتی نازیها مثلاً تبلیغ می‌کرد: "روحیه شکست پذیر فرانسویها در زمان جنگهای مردمی فرانسه خود را نشان داده است".

یکی از متخصصان جنگ روانی آمریکا در مقاله‌ای در همین رابطه به تأیید نظر هیتلر

می‌رسد. وی می‌نویسد:

”در ارزشیابی عملیات جنگ روانی، عاملی که باید مدنظر قرار گیرد، تأثیر جمعی تبلیغاتی است که قبل از بروز جنگ واقعی صورت می‌گیرد.

در مورد حمله آلمان به فرانسه، بلژیک و هلند در سال ۱۹۴۰ باید گفت که زمینه این حمله کاملاً از حدود ده سال قبل به وسیله جنگ روانی آلمان فراهم شده بود. این زمینه‌سازها به طور چشمگیری موفق شد که روحیه مقاومت را نه تنها در فرانسه، بلکه در کشورهای بلژیک و هلند نیز تحلیل ببرد.

در میدانهای نبرد آلمانها با فرانسه، مقاومت فرانسویها بسیار جزئی بود و به محض آنکه نیروهای آلمانی وارد عمل می‌شدند، نیروهای فرانسوی تمایل به تسلیم نشان می‌دادند.

در هلند هم هنگامی که بخش موتوریزه نیرویهای آلمانی با موانع و استحکامات هلندیها در کلیمر مواجه شدند، نیروهای هلندی بدون آنکه سلاحهای ضد تانک خود را به کار بگیرند، اسلحه‌هایشان را به زمین گذاشته، از مواضع خویش عقب نشینی کردند. مقاومت هلندیها در کانال جولیاننا هم پس از چند دقیقه جنگیدن، شکسته شد. در منطقه کانال آلبرت هم هلندیها چنان بسرعت عقب نشینی کردند که حتی وقت آن را پیدا نکردند که نرده‌ها و علایمی را که برای مشخص شدن میادین مین گذاشته بودند، بردارند و به این ترتیب تمامی اقدامات تدافعی آنها ارزش خود را از دست داد.”

در اولین روز وقوع جنگ، قایقهای توپدار آلمانی، کشتی مسافربری انگلیسی آتنیاکه بسیاری از مسافران زن و کودک بودند را غرق کرد و بلافاصله گوبلز مدعی شد این کشتی توسط چرچیل (که در آن هنگام فرمانده نیروی دریایی انگلیس بود) غرق شده است تا به این وسیله اعتبار انسانی آلمان مخدوش نشود.

گوبلز در تبلیغات خود در ابتدای جنگ جهانی دوم تبلیغ می‌کرد بریتانیا و فرانسه با

تشویق لهستان به جنگ، در واقع نابودی خودشان را امضا کرده‌اند، چرا که این آنها بودند که جنگ علیه آلمان را اعلام کرده‌اند و آلمان هیچ راهی جز دفاع از خود ندارد. گوبلز حتی در ماه‌های آوریل و مه ۱۹۴۰ توانست مردم آلمان را قانع سازد که اشغال کشورهای دانمارک، نروژ، هلند و بلژیک توسط نازیها، در حکم اقدامی تدافعی برای جلوگیری از اشغال این کشورها توسط فرانسه و انگلستان بوده است که می‌خواستند از این سرزمینها در تهاجم به آلمان سود ببرند، اما خوشبختانه این کشورها به دست آلمان افتاده است.

هدف عمده تبلیغات گوبلز در دو سال نخست جنگ، هنگامی که نازیها همه جا پیروز بودند، متقاعد کردن مردم در این جهت بود که آنچه رایش بزرگ بوجود می‌آورد به نفع همه مردم آلمان و در دراز مدت به سود همه مردم اروپاست. او با اشاره به زمینهای حاصلخیز اوکراین که به دست نازیها افتاده بود، می‌گفت: "کشاورزان و مهاجران آلمانی از زمینهایی که دیگران یک بار برداشت می‌کنند، می‌توانند هر سال دوبار برداشت کنند و با استفاده صحیح از روسیه و استپهایش، غذای یک قاره را تأمین کنند." تقاصای مکرر سربازانی که خواستار دریافت زمینهای شبه جزیره کریمه یا قفقاز و ... برای مهاجرت و کشت در آنها بودند، گواه موفقیت این تبلیغات گوبلز بود.

گوبلز در فراز دیگری از تبلیغات خود، به تکرار افسانه پیشوا پرداخت. قبل از جنگ، او هیتلر را به عنوان یک رهبر خردمند معرفی کرده بود. اکنون او پیشوا را فردی نظامی و آشنا به مسائل جنگ معرفی می‌کرد و اعلام می‌داشت با وجود هشدارهای بدبینانه فرماندهان ارتش، پیشوا کلیه نیروهای ارتش فرانسه را در عرض یک ماه، از هم متلاشی کرده است. گوبلز تبلیغ می‌کرد پیشوا مردی روشن بین است که با قدرتی فوق بشری، قادر به پیش بینی آینده است. در یکی از فیلمهایی که دیدار هیتلر از مراکز فرماندهی را نمایش داد، دوربین ابتدا به سوی گروهی از فرماندهان که در حال بحث و گفتگو بودند،

متمرکز می‌شد. سپس دورین آهسته به طرف میز می‌رفت و پیشوا را نشان می‌داد که تنها ایستاده و مشغول نگاه کردن به نقشه شوروی است. گوبلز در مورد این تصویر نوشت: "چهره او حاکی از افکار دوردست اوست. او آنجا می‌ایستد و در حال ترسیم نقشه‌هایی برای آینده است، او انسانی بزرگ و کاملاً تنها است."

تلاش گوبلز برای تفرقه انداختن بین فرانسویها و انگلیسیها، یکی از کارهای مهم او در دوران جنگ بود. انگلستان موضوع سرمقاله روزنامه‌های آلمان و فرانسه اشغال شده بود. مقاله‌ها از خیانت‌های مکرر انگلیسیها به فرانسویها یاد می‌کردند. به عنوان مثال یکی از این مقالات چنین بود:

"دیروز - انگلستان در قرن چهاردهم گاسکونی را ویران ساخت ... اموال فرانسویها را در کانادا، هند و مالت به غارت برد... در سنت هلنا ناپلئون را رها کرد تا از بین برود ... در فاشودا فرانسه را تحقیر کرد و او را به زور از مصر خارج کرد ... امروز - انگلستان موجب جاری شدن خون فرانسویها در سوریه، ماداگاسکار، داکار و غیره شده است ...

فردا - در صدد کدام سرقت جدید و ریختن خون فرانسویها است".  
پوستره‌های روی دیوارهای پاریس و دیگر شهرهای فرانسه، کاریکاتور روزنامه‌ها و ... هم یادآور دشمنی موروثی "انگلیس خائن" با فرانسه بود.

یکی از برنامه‌های کارتونی رایج آلمان که در فرانسه به نمایش درآمد، در قسمت نخست خود یک نظامی انگلیسی و فرانسوی را همراه هم نشان می‌داد که در کنار یک استخر شنای پر از خون ایستاده و آماده شیرجه زدن هستند. قسمت بعد سرباز انگلیسی در حال شمردن بود؛ حاضر، یک ... دو ... در آخرین قسمت سرباز فرانسوی نشان داده شده بود که شیرجه زده و در حال دست و پا زدن و غرق شدن هست، و در همین حال سرباز انگلیسی با پوزخند فریاد می‌زند: "سه!"



هنگام جنگ با فرانسه، تبلیغاتی مشابه آنچه گفتیم، روی خطوط عملیاتی فرانسویها انجام می‌گرفت. در این تبلیغات به وسیله هواپیما اعلامیه‌هایی روی نیروهای فرانسوی در خط مازینو ریخته می‌شد که نشان می‌دادند در حالی که نیروهای انگلیسی در منطقه لیل به زنان فرانسوی تجاوز می‌کنند، آخرین سربازان فرانسوی در میدان جنگ از بین می‌روند. همینطور در اعلامیه‌های دیگری نوشته شده بود: در حالی که انگلستان تنها ۶ لشکر خود را به جبهه اعزام کرده است، فرانسه باید با ۸۰ لشکر خود، فشار جنگ را تحمل کند. مشهورترین این اعلامیه‌ها، اعلامیه‌ای با نام "برگ ریزان" بود که شبیه یک برگ بودند. این اعلامیه، مجموعه یک سرباز فرانسوی خط مقدم جبهه را نشان می‌داد و زیر آن نوشته شده بود: برگها می‌ریزند، زیرا خدا اینطور می‌خواهد، ولی ما از بین می‌رویم، زیرا انگلیس اینطور می‌خواهد. بهار آینده، هیچکس برگهایی را که امسال ریخته شد به خاطر نخواهد آورد، به همین صورت سربازان کشته شده امسال هم فراموش می‌شوند و زندگی در قبرهای ما سپری خواهد شد."

همینطور گوبلز شخصاً مدیریت نشر کتابی را که حاوی داستان و تصاویری در مورد معاشقه سربازان فرانسوی با زنان انگلیسی در فرانسه بود را بر عهده گرفت و سپس این کتاب را به شکل مخفی در فرانسه پخش کرد.

با پدیدآیی اولین شکست سپاه آلمان در جبهه‌های شرق، تبلیغات گوبلز شدت بیشتری به خود گرفت. نیروهای آلمانی در زمستانی که تا ۵۰ سال قبلاً سابقه نداشت، در پشت دروازه‌های مسکو مانده بودند، در حالی که هیچگونه تدارکی برای این مسأله ندیده بودند، زیرا نیروهای بیش از حد مطمئن آلمانی با یونیفرمهای تابستانی برای فتح مسکو آمده بودند. گوبلز سرعت برنامه‌ای جهت جمع آوری لباسهای گرم زمستانی برای نیروهای آلمانی ترتیب داد و برای اولین بار مجبور شد اعتراف کند که تدارک این نبرد به درستی ارزیابی نشده بود. او اعتراف کرد که نازیها هم ممکن است

مانند انسانهای دیگر دچار اشتباه شوند و به همین علت حالا همه باید برای پیروزی بیشتر تلاش کنند. او در تبلیغات خویش بیان می‌داشت سربازهای روسی ثابت کرده‌اند که خشونتی کاملاً حیوانی دارند (و نباید این خشونت بادلیری و شجاعت اشتباه گرفته شود). از سوی دیگر گوبلز و ورزشکاران و ستاره‌های سینما را برای همین منظور بسیج کرد و آنها در اجتماعات مختلف با انجام سخنرانیهای میهن پرستانه، مردم را تشویق به ارسال لباسهای گرم به جبهه‌های شرق کردند. اما لباسها زمانی به دست سربازان آلمانی در جبهه‌های شوروی رسید که بیش از نیمی از زمستان گذشته بود. در تابستان و پاییز ۱۹۴۲ نیروهای آلمانی حمله موفقیت آمیز دیگری داشتند و تا قفقاز و استالینگراد پیشروی کردند، اما این آخرین پیروزی آنها بود. از آن پس شکستها یکی پس از دیگری بر آلمانها و متحدان آنها وارد می‌شد. گوبلز هنگامی که ارتش آلمان در سال ۱۹۴۳ از افریقا عقب رانده شد، از این امر به عنوان امری ثانوی یاد کرد. او با به تمسخر گرفتن تبلیغات دشمن در مورد شکست افریقا عنوان کرد: "آنچه که در افریقا اتفاق افتاد، کاملاً بی اهمیت است. جنگ اصلی در اروپا است و سرنوشت جنگ در اروپا تعیین می‌شود". حتی وقتی متفقین سیسیل را اشغال کرده و در اراضی ایتالیا پایگاه ایجاد کردند، روزنامه‌ها و رادیوی آلمان از این مسأله به شکل گذرابی رد شدند.

پس از شکست آلمانها در استالینگراد، گوبلز از ۳۰۰ هزار کشته آلمانی این نبرد، با عنوان قهرمانان "والهالا" یاد کرد و بعد از فراخوانی انبوهی از مردم در یکی از سخنرانیهای خود در این مورد اظهار داشت: "آلمانها بوسیله سرنوشتی که در استالینگراد پیدا کرده‌اند، از درون تزکیه شده‌اند و این سرنوشت به آنها نیروی تازه‌ای برای پیروزی بخشیده است". حضار زیادی که در آن جلسه گرد آمده بودند، موافقت خود را با سخنان پرهیجان دو ساعته گوبلز اعلام می‌داشتند و هیاهوی آنها، از طریق تمام فرستنده‌های رادیویی پخش شد تا این سخنان و هیاهوها، میلیونها شنونده را در

داخل و خارج کشور تحت تأثیر قرار دهد. وقتی افراد متزلزل، عکس العمل هیجان آلود مخاطبان گوبلز در مورد استالینگراد را شنیدند، تصور کردند که این مردم، نماینده همه مردم آلمان هستند که به وحدتی که در طول تاریخ بی سابقه بوده است، دست یافته‌اند. این اجتماع که گوبلز آن را "جنگ عمومی" نامید، از شاهکارهای تبلیغاتی او به حساب می‌آید.

گوبلز که در دوران قبل از جنگ برای دامن زدن به تعصبات نژادی دستور می‌داد تمام اموال یهودیهای آلمان را تخریب کنند و در دوران جنگ هم در فرستادن یهودیها به کوره‌های آدم سوزی نقش داشت، وقتی متوجه شد مباحث نژادی ممکن است به زیر سؤال رفتن نژاد زرد که از متحدان آلمان بود بیانجامد، مباحث نژادی را ممنوع ساخت. اما با آغاز شکست سپاه آلمان در شوروی، او در تبلیغات خویش از "گروه بربرهایی که از جانب شرق پیشروی می‌کردند" یاد کرد. او در حالی که آلمان نازی را مدافع همه مقدسات و سنتهای اروپا ترسیم می‌کرد، می‌گفت: "همیشه این آلمانیها و روسها بوده‌اند که دیواری در برابر تهاجمات شرق به وجود آورده‌اند و امروز هم آلمان نگهبان تمام اروپا است". او از روسها به عنوان انسانهای پستی نام می‌برد که کلیساها را به اصطبل اسبها تبدیل می‌کنند. همینطور گوبلز کتابی حاوی تصاویر اسرای روسی را منتشر کرد. این عکسها اسرای روسی را در حالی که بعد از یک راهپیمایی طولانی، در کامیون مخصوص حمل گوسفندان به شکل فشرده‌ای کنار هم نشسته بودند، و از شدت لاغر بودن به شکل شبحی از انسانها درآمده بودند، نشان می‌داد.

در سال ۱۹۴۲ نمایشگاه سیاری تحت عنوان "اروپا علیه بلشویسم" به سراسر اروپای اشغال شده فرستاده شد. در فیلمهای ضد کمونیستی این نمایشگاه، اعمال ضد انسانی بلشویکها علیه مردم شوروی به تصویر کشیده شده بود.

گوبلز در فراز دیگری از تبلیغات خود سعی کرد با تهدید آلمانیها، آنها را به مقاومت

هر چه بیشتر در جنگ ترغیب کند. او هشدار می‌داد: اگر روسها به آلمان نفوذ پیدا کنند، مردان جوان آلمانی را به سیبری خواهند فرستاد و زنان جوان را برای وحشیهای شهوت پرست استپهای سیبری خواهند برد، روسها تمام مردان آلمانی را عقیم خواهند کرد، کودکان را از مادرانشان جدا و تبعید می‌کنند و ... سپس گوبلز لژیون داوطلبان فرانسوی را که در کنار سربازان آلمانی حاضر به جنگ علیه روسها شده بودند تشکیل داد و در جشن یادبودی که به همین مناسبت برگزار شد، ایستگاههای رادیویی آلمان سرود جدید "اروپا" را پخش کردند و نازیها تمبر مخصوصی را منتشر کردند که "جبهه متحد اروپائیان علیه بلشویسم" بر روی آن نقش بسته بود. امید گوبلز به تأثیر این تبلیغات تا حدی بود که از شعار "اروپا به عنوان اردوی برده‌های روسیه" تا آخر جنگ سود می‌جست.

با ادامه شکستهای سپاه آلمان، بی.بی.سی در تبلیغات خود اعلام می‌کرد: "مردم آلمان اخبار رادیو را به یاد بیاورید. در سال ۱۹۴۱، ۶۵ گزارش ویژه جنگی از رادیوی آلمان پخش شد. در سال ۱۹۴۲، ۱۹ گزارش ویژه و در سال ۱۹۴۳ فقط ۲ گزارش ویژه از این رادیو پخش شد. این مسأله چه مفهومی دارد؟" و یا می‌گفت: "سخنرانیهای هیتلر در سال ۱۹۴۰ و ۱۹۴۱ هرگز قطع نشد. اما چه شده است که اکنون هیتلر ساکت مانده و بیش از یکسال است که نطقی نکرده است. آیا نشانگر آن نیست که او از چیزی شرمنده است؟"

پرسش اخیر، پرسشی بود که گوبلز اجازه داد خبرنگاران از او هم بپرسند. اما او با حالتی مغرورانه پاسخ داد: "پیشوا بر خلاف شخصیتهای پیش پا افتاده، در فضای دیگری قرار دارد. او مانند آن دسته از رهبرانی نیست که از هر فرصتی استفاده می‌کنند تا خود را روی صحنه به نمایش بگذارند". همینطور او می‌گفت: "مردان حقیقی تاریخ، احتیاجی به پشتیبانی ناپایدار عمومی ندارند. نیروی آنها از مأموریت مهم تاریخی آنها

ناشی می‌شود که براساس قانون متعالی تری آن را برآورده می‌کنند." در همین حال گوبلز برای گزارش ویران شدن آلمان از روزنامه نگاران خواست تا به مناطق ویران شده رفته و با ترسیم روحیه قهرمانانه مردم در جنگ، به شکلی غیر مستقیم نتایج حملات متفقین را پخش کرده، و امکان سود جویی تبلیغاتی آنها از این حملات را کاهش دهند. در سالهای آخر جنگ، در حالی که برخی از رهبران نازیها بتدریج نسبت به نتیجه جنگ مأیوس می‌شدند و به انزوا یا مذاکره پنهان با دشمن کشیده می‌شدند، گوبلز برای حفظ روحیه مردم و نظامیان آلمانی به هر وسیله تبلیغاتی متوسل می‌شد. او شایعاتی در مورد سلاحهای سری و بسیار خطرناک ۱-۷ و ۲-۷ که در حال ساخته شدن بودند، پخش کرد. مثلاً او می‌گفت: اگر سلاحهای جدید ۷ به کار گرفته شوند، در عرض ۴۸ ساعت لندن را نابود خواهند کرد. همینطور او از زیردریایهای جدیدی که در زیر دریا بسرعت حرکت کرده، بسادگی می‌توانند کشتیهای جنگی دشمن را غرق کند، یا موشکهای ضد هوایی که با هدایت مغناطیسی هواپیماهای دشمن را مورد هدف قرار می‌دهند، سخن می‌گفت و به این وسیله به مردم آرامش می‌بخشید. در عین حال گوبلز با طرح حادثه کاتین که در آن حدود ۲۰۰۰ جسد از نظامیان لهستانی - توسط آلمانیها پیدا شده بود، تلاش کرد بین روسها و حکومت در تبعید لهستان در لندن، اختلاف ایجاد کند. بعلاوه او امید داشت این حادثه به از بین رفتن اتحاد امریکا و شوروی بیانجامد.

گوبلز در سال ۱۹۴۴ تلاش بسیاری به عمل آورد تا زن فالگیری را که در سال ۱۹۲۳ پیشگویی صحیحی برای هیتلر کرده بود و قبضه قدرت سیاسی کشور را توسط او در آینده حتمی اعلام داشته بود، بیابد. او امیدوار بود با یافتن این زن و پیشگویی حوادث آینده جنگ، تبلیغات وسیعی انجام دهد، اما موفق به یافتن آن زن نشد. همینطور هیملر که او نیز دست به تأسیس یک مؤسسه مطالعات اکتشافاتی ستاره شناسی زده

بود، در هفته‌های آخر حکومت نازیها، این پیشگویی را برای هیتلر به ارمغان برد که در نیمهٔ دوم گوبلز شاهد آن نشدند. این مسأله در مقدمه‌ای هم که گوبلز بر وصیت نامه هیتلر نوشته است، مشاهده می‌شود:

"در این آشفته بازار فریب و دغلكاری و خیانت که در این روزهای انتقاد آمیز جنگ پیشوا را محاصره کرده بود، کمترین چیزی که امکان داشت کسی برای او انجام دهد، آن بود که بدون قید و شرط و تا دم مرگ در کنار او قرار گیرد... من اعتقاد راسخ دارم که این فداکارها بزرگترین و بهترین خدمت را به آینده ملت آلمان خواهد کرد، چون برای ایام سخت و دشوار ملت آلمان در آتیه، نمونه‌ها و سرمشقهای فداکاری مهمتر از مردان و زنان معمولی خواهند بود..."



پژوهشگاه علوم انسانی و مطالعات فرهنگی  
پرتال جامع علوم انسانی